

## مرد روز

مرد روز کسیست که باقتضای روز زندگی می کند؛ مراقب است که تازگیها از نظر او پنهان نماند و از چنگش نگریزد. دوستدار زرق و برق و جلالت؛ رنگهای تند و برانگیزنده می پسندد. رنگهایی که چشم را می گیرد و مرعوب می کند؛ چرا که مرد روز نمی خواهد فراموش شود یا اثری پریده رنگ بر جای گذارد.

مرد روز از مدافعان پر شور تمدن است. چون سفری بارویا و شاید نیز با آمریکا کرده است، از هر کشور و ملتی صفات خاصی مورد ستایش اوست؛ نظم و استحکام و عقل جامعه انگلستان، پرکاری و صنعتگری مردم آلمان، آرامش و نظافت و امنیت سوئیس؛ و از فرانسه گرچه تصدیق دارد که پاریس شهر دیدنی است، اما آنرا در مقایسه با نیویورک «ده کوره‌ای» می داند. در نظر او کشور رؤیائی، کشور آرمانی، آمریکاست؛ ثروت و قدرت و عظمت آمریکا معجزه آساست. با این وصف، گاه بگاه در مقایسه نیروی معنوی انگلستان و آمریکا دچار بحران درونی و تردید شکنجه آوری می شود؛ چه، از یکسو ایمان دارد که انگلستان مهد فرزاندگی و زیرکی است و کشورهای دیگر در برابر بلوغ سبز بخت او طفلان مکتبیبی یش نیستند، و از سوی دیگر آثار زورمندی و توفیق آمریکارا بدو چشم خود می بیند و نمی تواند از اعجاب و تحسین خودداری کند.

گرچه یأس را از زهر هلاهل مهلک تر می داند، لیکن سفر بکشورهای دور احساس بدبینی ملایمی در او برانگیخته است. سر می جنباند و می گوید «ما کی بیای این ملتها خواهیم رسید؟ هیئات، عمر ما وفا نخواهد کرد.» و چون مرد هوشمند مطلعی است، از مشکل کار باخبر است، می گوید «عیب در خود ماست باید فرد فرد ملت خود را اصلاح کنند.» و برای آنکه از پیروی «مرد روز» غافل نمانده باشد، گاه گاه از اوضاع زمانه انتقاد می کند، مثالهایی می آورد و علت هائی متناسب بانقض مجلس و طبع مخاطب بر می شمارد و چاره هائی پیشنهاد می کند.

مرد روز تشنه دانستن است . بی آنکه به ندانستن یا کم دانستن خود در زمینه های گوناگون دانش بشری مقرر باشد ، بر اثر کنجکاری و احتیاج ناگزیر است که از صحبت دیگران یا از رادیو و روزنامه و تلویزیون کسب علم نماید و کلمات و عقاید نو برو « بکر » را بر بیاورد و در مخزن حافظه خود جا دهد . کتابخانه او که قفسه زیبایی است از چوب گردو یا افرا یا ملیج ، از کتابهای نفیس و خوش جلد انباشته است ؛ کتابهای انگلیسی و فرانسه ، گاهی نیز فارسی ، با نظم و دقت در کنار هم دیگر چیده شده اند ، در رشته های گوناگون ، ادبیات و تاریخ و ایرانشناسی و بهداشت و آئین دوست یابی و آبیاری و طبخاخی و خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غیره ... افسوس که وقت گرانبهای او کفاف خواندن نمی دهد .

مرد روز خوش سلیقه و زیبا پرست است و در زیباطلبی خود مفتون قرینه و « تضاد مبنی بر متحد الشکل بودن » است . چوبهای میز و قفسه و مبلمان همه از یک جنس و یک رنگند ، رنگهای زمینه قالی و پرده و « کرکره پلاستیک » و روکش بالش و مبلمان همه از یک خانواده اند ؛ ولی ذوق هنرنگ جوئی او مانع از آن نیست که با آنچه نوظهور « ومدرن » است ، به اشکال عجیب الخلقه و « پیکاسو » و رنگهای « هیجان آور و داغ » ارادت فراوان داشته باشد . بدان سادگی که در عهد سلطانیهای عادل گرگ و میش در یک آبشخور آب می خوردند ، بهمان سادگی در خانه او مینیاتورهای بهزاد و تابلوهای بسبک « کوبیک » در کنار هم زندگی می کنند ، و سینی و طشت مسین کننده کاری اصفهان در جواز مجسمه و نوس و عکس « بتهوون » در پهلوی تقویم دیواری « ک . ال . ام » و همه اینها در پرتو خیره کننده « چراغ نئون » .

گاه نیز هوس می کند که بعالم صفا و درویشی پناه برد تا مبادا صفت دیگری از توانگری و امروزی بودن ( که خود عصیان بر ضد توانگری و امروزی بودن است ) از وجود او فوت گردد . بدین مقصود در یکی از اطاقهای خانه خود « خانقاهی » ترتیب داده و قندیلی بر سقف آن آویخته و زیلوئی گسترانیده و پوست آهوئی افکنده و مخده و متکا گذاشته و تبریزین و کشکولی بر دیوار نصب کرده و دیوان شمس تبریزی و دیوان حافظ و دو بیتنی های باباطاهر عریان در کنار مخده نهاده .

می‌کوشد که روزهای تعطیل تابستان بکنار دربارود و جمعه‌های زمستان به آبعلی، یا لاقدر در میدان تجریش گردشی بکند و براتومبیل جگری رنگ دراز خود تکیه دهد و آیندگان و روندگان را بنگرد. می‌کوشد که بهر قیمتی هست يك یا چند دوست خارجی داشته باشد. از حرف زدن بزبان فرنگی، ولو چند کلمه، احساس غرور و رضایت بی‌اندازه‌ای می‌کند. زنش را بانجمن ایران و آمریکا می‌فرستد تا زبان خارجی یاد بگیرد و در برابر خودی و بیگانه موجب سرافکنندگی نباشد.

هفته‌ای يك یا دوشب در «کلوب» شام می‌خورد، يك یا دوشب به «دوره» می‌رود. بنظر او یکی از جالب‌ترین اختراع‌ها دستگاه ضبط صوت است و یکی از درخشان‌ترین قدمهایی که در این چند ساله در کشور برداشته شده ایجاد نواشابه «پپسی کولا» و «کوکا کولا» است.

بدبختانه مرد روز گرفتار یکی از بیماریهای زخم‌معدده، سوء‌هاضمه، دیابت، فشارخون، یا «اعصاب» است، و این خود نشانه‌تعیین است و خالی از سرگرمی‌ای نیست، در هر فرصتی درباره «وضع مزاجی» خود داد سخن می‌دهد و از اینکه نمی‌تواند همه غذاها را باندازه دلخواه بخورد تأثر و ترحم شنوندگانرا برمی‌انگیزد؛ اما در عمل از خوردن هیچ غذایی خودرا محروم نمی‌کند. برای آنکه از هر دو تمدن شرق و غرب برخوردار باشد و نعمتی از نعمت‌ها را از دست ندهد، به‌مراه چلو کباب سوپ «ورمیسل» می‌خورد و به‌مراه بیفتک ترشی آنبه.

مرد روز فربه است، یادم به فریگی می‌زند و شکم برآمده و غبغب و پلک‌های یف‌آلود دارد و این با آنکه در اجتماع نشانه‌تشخص و آبهت است، بهنگام اسکی و رقص و شنا چندان خوشایند نیست و او در حیرت است که چگونه این یگانه «نضاد» زندگی خودرا از میان بردارد.

در واقع بینی او هیچ گونه تردیدی نیست. هرچه قیمت زمین افزایش می‌یابد ارادت او به آب و خاک کشورش بیشتر می‌گردد، و چون مردی جهان‌پسندیده است، دوست دارد که بتواند در يك یا چند بانك خارج سرمایه‌ای بامانت بسپارد، تا بادنیای متمدن پیوندی جاودانی و ناگسستنی بیابد. جشن «ژانویه» را با شکوه

تمام بر گزار می‌کند و بعضی شبها خواب سوپس می‌بیند، هر چند معلوم نیست که چون «دباغ مثنوی» بینی او تحمل بازار عطر فروشان داشته باشد.

مرد روز عادهً جدی و مصمم است، منظم راه می‌رود؛ سینه به جلو می‌دهد و سیمائی متفکر و دل مشغول بخود می‌بندد، چنانکه گوئی همواره سراپای وجودش غرق حلّ معضلات امور مملکتی است. لیکن اگر ناگهان بکسی بر بخورد که دارای نفوذ و مقام و مکننت است یا امید آنست که روزی چنین گردد، دردم شکفته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل بخود می‌گیرد و شتابزده خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آنرا بر سینه می‌چسباند و خم می‌شود و راست می‌شود و هر چه خلوص و نرمی و بندگی دارد در نگاه خویش گرد می‌کند و صدای خود را مخملی می‌کند و عبارتهای شیرین و گوشنواز بر زبان می‌آورد و اُریب از کنار او می‌گذرد و تا چندین قدم همانگونه کژ کژ می‌رود و بعقب نگاه می‌کند تا مبادا از پشت او به مرد محترم اهانتی وارد آید. برعکس عقیده دارد که در برابر فرودستان باید سختگیر بود و کره برابر و افکند و محکم حرف زد و از آنها زهر چشم گرفت، مگر آنکه پای خدمت خالصانه‌ای در میان باشد که در اینصورت باید با آنها تطفیف کرد و وعده و نوید داد. اما نسبت به بیکاره‌ها یعنی افراد «خارج از گود» نظر او بر اینست که باید ادب سرد و تحقیر آمیزی داشت؛ بی آنکه لزومی برای رنجاندن آنان باشد، خوبست به کنایه به آنها فهمانده شود که حد خود را نگاهدارند.

مرد روز هیچگاه در محضر «بزرگترها» اظهار عقیده نمی‌کند، تنها تصدیق حرف می‌کند. سیمای ابلهانه و اعجاب زده بخود می‌گیرد و گاهی آهسته، گاهی بلند بر لب می‌آورد «بله قربان»، همانطور است که می‌فرمایند، عین حقیقت است، بسیار صحیح است. «و به شوخیهای بی‌نمک آنان می‌خندد و اگر گاهی بنا بمصلحتی خواست که نکته تازه‌ای بگوید، طوری وانمود می‌کند که این عقیده آنهاست که باو القاء شده، و گرنه او در قبال آنان کمتر از آنست که عرض وجودی کند. بهمین شیوه و به پیروی از همین اصل، اشخاص عادی وزیر دستان در نزد او حق ابراز عقیده ندارند. کلام او بر حق است. لیکن اگر از کسی حرفی شنید که بمذاقت

درست آمد و توانست رد کند، بی درنگ آنرا می‌رباید و همانجا در حضور گوینده باسم خویش واگو می‌کند، چنانکه گوئی این فکر از آن اوست.

در باره زندگی و امور جهان عقیده او قطعی و ثابت و روشن است و این عقیده ایست که پس از تأمل و تفکر و تجربه بسیار برای او حاصل شده و اجمال آن اینست:

۱ - بین نعمتهای این جهانی، پول بالاترین آنهاست؛ پول می‌توان همه چیز خرید، مقام و اعتبار و احترام بدست آورد، همانگونه که با مقام پول بدست می‌آید. پول جانشین جوانی و زیبایی می‌شود، جانشین فضل و فهم می‌شود و گرهی نیست که بدست او ناکشوده ماند.

۲ - افراد ناپایدار و گذرنده اند، آنچه دل بستنی و پایدار است، مقامی است که در اختیار آنهاست، در برابر آن باید سر تعظیم فرود آورد.

۳ - ارزش هر کسی بمیزان استفاده‌ایست که می‌توان از قبل او برد.

۴ - باید بمقصود رسید، تفاوت نمی‌کند که از چه راهی باشد.

۵ - دو روز عمر ارزش آن ندارد که کسی خود را با اصول پوچ و موهوم «شرافت» و «حیا» و «انسانیت» پای بند کند.

مرد روز بر راستی متجدد است. طرفدار افتادن کارها بدست جوانان است. لیکن جوانان «دستچین شده»، زبده و کار آمد. در مصاحبت زنان شیرین زبان و بذله گوست و از شوخیهای سخیف با آنان ابائی ندارد؛ چه، آنها را موبومو با مردان برابر می‌داند. خارج از دایره همفسان خود، مردم را مشتئی نادان و بدبخت می‌بیند که قابل اعتنا نیستند، مگر برای آنکه گرداگرد صحنه روزگار صف بکشند و برای رونق بازی، بر حسب نقشی که در میانه ایفا می‌شود، گاه بگریند و گاه بخزند و گاه کف بزنند و گاه چنگال و دندان بهم‌دیگر نشان دهند و گاه بهت زده تماشا کنند و همواره بکار خود مشغول باشند، همانگونه که رمکان به چرا سر گرم می‌شوند.

شناختن مرد روز دشوار نیست. در هر کوچه و مجلس و مجمع و انجمن و اداره و «بنگاه» می‌توان او را دید، او را و کسانی که در سلک اویند یا شبیه اویند، یا شاگرد اویند. و می‌توان خاطر جمع بود که همه آنان بکار ورائی زندگی می‌کنند.